

# بولتزمان:

«جولان حرارت و انرژی  
در سیستم‌های آمیخته»

شماره ۱۸ مجله علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
سال چهارم علوم انسانی

نگاهی به آراء و اندیشه‌های  
رودلف ک. بولتزمان

تحقیق و ترجمه: مریم چراغی

رودولف بولتمان (۱۸۸۳-۱۹۷۶) یکی از اثرگذارترین متألمهان و محققان انجیلی در قرن بیستم به شمار می‌رود. شهرت وی بیشتر به سبب نگارش مقالات و نیز اندیشه‌های فاضلانه و نوینی است که در واقع بیانگر مطالعات دامنه‌دار و پرگستره‌ای است که نهایتاً به صورت یک الاهیات انگیزشی و منسجم پدیدار گشت. اندیشه «اسطوره‌زدایی از عهد جدید» وی آنقدر نافذ بود که بر آن اساس انجیل مسیحیت می‌رفت تا کاملاً از آرایه‌های اساطیری تهی شود. با این حال، حتی پیش‌تر مختصری از آن هم در نادیده‌انگاشتن هدف وی کافی بود.

بولتمان دوران حیات درخشان و دراز خود را در کسوت یک مفسر انجیلی پروتستان و متاله سپری نمود. طی سال‌های مصاحبت و مجالست با مارتین هایدگر بود که وی موضع الاهیاتی خود را تعیین کرد و آن را با عنوان «ایمان مسیحی» شرح و بسط داد، ایمانی که به لحاظ تطبیقی باید مستقل از عیسای تاریخی باشد و به جای آن بر عیسای متعالی شده متمرکز گردد. ایمان مسیحی او همان ایمان حقیقی و نهفته در پیام انجیل<sup>۲</sup> است؛ این نخستین پایه‌های الاهیاتی بولتمان طی سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۲۹ در دو مقاله وی «مفهوم تجلی در عهد جدید» و دیگری «تاریخ‌مندی انسان و ایمان» مطرح می‌شود. در واقع اثرپذیری او از هایدگر به‌ویژه در مفهوم وجودگرایی بود، برداشت هایدگر از وجود اصیل مورد تأیید بولتمان بود و بر همین

اساس، وی مفهوم انجیلی حیات ایمانی را برمی‌گزیند و یا از مفاهیم دیگری همچون «از خود بیگانگی (غربت)»<sup>۳</sup> و «تشویش»<sup>۴</sup> هایدگر در توضیح مباحث کلیدی «گناه» و «تقصیر» بهره می‌گیرد. اما دو دوره از زندگی وی که در آن دو اثر خارق‌العاده خلق می‌شود، اهمیت بیشتری دارد، یکی سال ۱۹۲۱، وقتی کتاب تاریخ سنت همخوان خود را منتشر می‌کند که در آن به بازبینی تعیین‌کننده‌ای از تصنیفات اناجیل متی، لوقا و مرقس دست می‌یازد و با این اثر در زمره یکی از چهار محقق پروتستان آلمانی متون مقدس در معرفی صورت قابل نقد عهد جدید درآمد و دیگری به سال ۱۹۴۱ در پی انتشار مقاله‌ای با عنوان «عهد جدید و اسطوره‌شناسی» که آن گونه که از عنوان آن برمی‌آید، بحث مهم و جنجال‌آفرین حذف اساطیر از متون مقدس را مطرح می‌کند. این مقاله در میان متألمهان پروتستان منجر به مباحث طولانی و متعددی می‌شود و به «بحث اسطوره‌زدایی» موسوم می‌شود.

بولتمان با این پیش‌فرض آغاز می‌کند که عیسای خود، هرگز معتقد نبود که همان مسیح است. وی اظهار می‌دارد که: «اینک ما تقریباً در باره زندگی و شخصیت عیسای هیچ نمی‌دانیم، زیرا منابع اولیه مسیحیت هم به این مسئله علاقه زیادی نشان نداده و بلکه اساطیری و اغلب پراکنده است.»<sup>۵</sup> به عقیده وی بیشتر آنچه که گزارش شده است، اسطوره‌ای بیش نیست و چنین می‌گوید:

«اساطیر، آن بخش‌هایی از سنت هستند که در سیاق درست خود، سرگذشت‌های اعجاز‌گون نیستند، اما به‌رغم تاریخی بودن ویژگی‌شان، صورتی دینی و مهذب دارند. این وقایع عمدتاً به صورت معجزه‌آسا بیان می‌شوند، اما این بدان معنا نیست که لزوماً همین‌گونه باشند، به عنوان مثال در اسطوره دینی شام آخر هیچ امر مشخصاً معجزه-آسایی رخ نمی‌دهد... این متن می‌تواند برگرفته از زندگی برخی قهرمانان دینی باشد که نتیجه‌اش اسطوره‌ای شرح حال‌گونه است یا آن‌که برآمده از اعتقاد یا آئین یک جامعه است که نتیجه آن هم چیزی جز همان اعتقاد یا آئین اسطوره‌ای نیست. من فکر نمی‌کنم بشود که این سرگذشت‌های تاریخی را از اساطیر جدا کرد، زیرا همواره متونی با ویژگی کاملاً اسطوره‌ای موجود است و سرگذشت‌های تاریخی چنان در سیطره اساطیرند که تنها می‌توان با آنها همراه شد.»<sup>۶</sup> این‌گونه بولتمان به این نتیجه می‌رسد که سنتی که انجیل را شکل داد، مهار نشده بود.<sup>۷</sup>

در مثال دیگری مصائب مسیح و مسئله رستاخیز محور روایتی دیگر می‌شود. در اینجا نیز سنت به عنوان نماد وحدت ناگزیر نمایان می‌شود و عیسی نیز به عنوان پسر خدا باید تصویر شود، متحمل رنج و آلام شده، بمیرد و نهایتاً دوباره برانگیخته شود. در واقع، نقد بولتمان آن است که همه این وقایع باید به گونه‌ای تنظیم شوند که به هدف مورد نظر منتهی شود. در نظر بولتمان، رستاخیز هرگز به معنای جان‌بخشی دوباره به یک جسد نیست، بلکه امکان دخول انسان به بعد جدیدی از وجود است که فارغ از تقصیر و تشویش باشد. او حتی فراتر رفته و بیان می‌دارد که ظهور مسیح در آخرالزمان، آن‌گونه که عهد جدید پیش‌بینی کرده است، واقع نخواهد شد. به اعتقاد وی، اسطوره مسیح‌سازگاری شرح حال‌گونه‌ای را به انجیل مرقس می‌بخشد که مبتنی بر اسطوره «پیام انجیل» است و دو انجیل متی و لوقا نیز این اسطوره را بسط داده و نهایتاً سنت تاریخی را کاملاً نقض می‌کنند. بولتمان تأکید می‌کند که تمام وقایع موجود در اناجیل، ارمغان کلیسای هلنیستی است. با این اشاره، وی صریحاً ادعان می‌کند که اناجیل ریشه در دو عامل دارند: ۱. کلیسای هلنیستی. شاهد این ادعا همان نگارش انجیل به زبان یونانی است ۲. محرک‌های نوین در کلیسا که هر مطلب سنتی را به یک انجیل بدل می‌کند. از دیگر سو، آن هنگام که سرمایه‌های سنت شفاهی به انتها می‌رسد، لزوم خلق کردن یک سرگذشت کامل و بی‌چون و چرا درباره عیسی ضرورت می‌یابد. بولتمان به صراحت بیان می‌دارد که آن مسیحی که موعظه می‌کند، مسیحی برآمده از اعتقاد و آیین جامعه است و در پی آن موعظه انجیلی نیز اسطوره‌ای آیینی می‌شود و بدین‌سان خود اناجیل نیز اساطیری آیینی هستند که شرح و بسط داده شده‌اند.<sup>۸</sup>

کتاب تاریخ سنت همخوان اثری تفسیری است که بولتمان در آن از نقدی تاریخی بهره می‌برد و مسئله ای که در آن مطرح می‌شود حذف کلی اساطیر از تاریخ اناجیل همخوان؛ یعنی متی، مرقس و لوقا است؛ آنچه که در این متون است در حقیقت پس‌ماندی از انسانیت عیساست؛ یعنی عیسا حتماً باید مصلوب شود و یا سخنانی قابل درک بگوید. بولتمان در طرح اسطوره‌زدایی خود تمام وعظای مسیحی را مخاطب قرار

داده و از آنها می‌خواهد که صادقانه مواظب انجیلی خود را ایراد کنند. بسا که این‌گونه با این حسن نیت و صدق بیان، موارد تاریخی از غیر آن غربال شود تا نهایتاً فرجام-خواهی مسیحیت به یک الاهیات مبتنی بر وجودگرایی تعدیل شود.

بولتمان در مقاله مشهور خود که اسطوره‌شناسی عهد جدید محور آن است و بر ضرورت اسطوره‌زدایی از آن به وضوح تأکید می‌کند، می‌گوید دانش نوین، ناگزیر تفکر عصر مدرن را اصلاح کرده است. به اعتقاد وی انسان عصر مدرن فارغ از تفکر اساطیری است، پس خود را در اتحاد با احساس، بینش و اراده‌اش می‌یابد، او بر مداخله هیچ نیروی بیرونی، اعم از الهی یا اهریمنی صحنه نمی‌گذارد و این‌گونه هیچ مداخله‌ای را از سوی خدا یا شیطان اندیشه نمی‌کند، خاستگاه این احساس تقریبی به عدم مداخله از سوی خدا، غرور است. به عقیده بولتمان خداوند کاملاً از جهان و نیز درک مدرن ما از جهان متفاوت است؛ از دیگر سو، اسطوره در مفهوم عام آن که مطالعه آن از وظایف تاریخ ادیان است، در واقع استفاده از تصویر برای بیان دنیایی دیگر بر اساس این دنیا، الوهیت بر اساس حیات بشری و آن‌سو بر اساس این‌سو است. او اسطوره را شیوه‌ای خاص از تفکر درباره خدا می‌داند، زیرا اسطوره برای درک امور متعالی در جهان از مفاهیم عینی شده و تصاویر بهره می‌گیرد، پس اسطوره بر اساس فضا (بهشت) و زمان (فرجام‌شناسی) از خدا سخن می‌گوید و در کنه حقیقی همین مقولات هم هست که می‌توان واقعیت خداوند را تحریف کرد. اگر این برداشت از اسطوره صحیح باشد، تفکر اساطیری فقط به یک دوره تاریخی خاص محدود نمی‌شود، بلکه در همه دوران از مسیحیت متقدم تا پروتستانیزم لیبرالی امری رایج بوده است. در این هنگام است که بولتمان به جای آن که از جهان‌بینی اساطیری پولس بگوید، از اسطوره‌زدایی وی سخن به میان می‌آورد، زیرا به باور وی، پولس برداشت متقدمان از خدا را عینیت‌زدایی کرد (وی به شیوه‌ای نسبتاً موجه اظهار می‌دارد که پولس فرآیند اسطوره‌زدایی را با ارائه تفسیری وجودی به اسطوره‌شناسی گنوسی درباره شیاطین آغاز نمود).

بنابراین، اسطوره تعبیری است از اعتقاد راسخ انسان که اصل و هدف جهانی که در آن می‌زید باید نه در درون آن، بلکه فراسوی آن جست‌وجو شود؛ یعنی فراتر از قلمرو شناخته‌ها و واقعیات ملموس و این ساحت پیوسته در سیطره و تهدید نیروهای مرموزی است که منبع و حتی مرز آن محسوب می‌شوند و اسطوره‌زدایی رد تفکر عینی‌گرایی درباره خدا و نیز هر فلسفه‌ای است که خداوند را به عنوان «کاملاً دیگر»<sup>۹</sup> نمی‌شناسد. بنابراین، اسطوره بیان‌گر دو مسئله است: ۱. احساس انسان به ناگزیری از وابسته بودن ۲. و نیز این اعتقاد وی که در این دنیای قابل رؤیت است که می‌تواند از این نیروها رهانیده شود، اما با وجود این، هدف اصلی اسطوره که به زبانی ساده، سخن گفتن از یک نیروی متعالی است، همان نیرویی که حافظ انسان و جهان است، با تصویرسازی نامعتبری که در انجیل ترسیم شده است، ناشناخته و مجهول مانده است. بولتمان در اسطوره‌زدایی خود می‌کوشد اولاً قصد منفی که در پس نقد تصویر جهان در صور خیالی عهد جدید موجود است و نیز آن قصد مثبتی

که نیت نهفته اسطوره را می‌نمایاند و چیزی نیست جز درک انسان از خود در جهانی که در آن زندگی می‌کند را آشکار کند. پس در حقیقت بولتمان اصل اسطوره را فی‌نفسه رد نمی‌کند، بلکه معتقد است باید نیت ناپیدای آن که می‌تواند هم منفی یا مثبت باشد را نمایان کرد. بولتمان در ادامه توضیح می‌دهد که اسطوره‌زدایی به معنای حذف هر گونه روایت اساطیری از عهد جدید نیست، بلکه شیوه‌ای در تفسیر است که از طریق آن می‌توان اساطیر را بازشناخت؛ یعنی تفسیری دوباره بر اساس وجودگرایی و شقوق امکان‌پذیر این وجود اصیل و نیز درک انسان از جایگاه خود.

گفتیم اسطوره‌زدایی رد تفکر عینی‌گرایی درباره خدا و نیز هر فلسفه‌ای است که خداوند را به عنوان «کاملاً دیگر» نمی‌شناسد. این اصطلاحی است که بولتمان در ابتدا از رودولف اوتو وام گرفت و سپس از آن خود نمود. در سال ۱۹۲۵ این عبارت جزء عقاید اصولی در الاهیات او بود، برخلاف اوتو، برای بولتمان این عقیده نه یک شناسه مابعدالطبیعی‌ای بلکه مقوله‌ای نسبی و ربطی به شمار می‌آمد: خداوند از آن جهت «کاملاً دیگر» است که بشر به خاطر گناه نمی‌تواند با خداوند مرتبط باشد. خداوند در مقام «به‌کلی دیگر» با من گنه کار مقابل می‌شود و از آن‌جا که من، «جهان» هستم به عنوان «کاملاً دیگر» با من مواجه می‌شود. سخن گفتن از خداوند به عنوان «کاملاً دیگر» تنها در صورتی معنا می‌دهد که من بفهمم که وضعیت واقعی انسان وضعیت فرد گنهکاری است که می‌کوشد از خدا بگوید، اما نمی‌تواند یا آن‌که می‌خواهد از وجود خود بگوید و نمی‌تواند. او باید در مقام یک فرد گنه‌کار، در مقام وجودی که قادر نیست خدا را در آن ببیند از خدا بگوید، وجودی که در آن خداوند به عنوان «کاملاً دیگر» با او رو در رو می‌شود.

طرح اسطوره‌زدایی تا سال ۱۹۴۸ و انتشار کتاب پیام انجیل و اسطوره در جهان ناشناخته بود، اما در پی انتشار این کتاب که تلنگری به الاهیات مسیحی را کد و غنوده بود، سر و صدای زیادی به پا شد. بیشتر این قیل و قال‌ها پر تعریض بود، زیرا این طرح صورتی نو و ابتدایی داشت و در هیچ یک از آثار پیشین بولتمان به آن اشاره‌ای نشده بود و از دیدگاه ناظران منتقد، این الاهیات، خام و تنها در حد یک واژه بود نه بیشتر. با این حال، اصل طرح مهم بود، زیرا این امکان را به بولتمان می‌داد تا مضامین پراکنده الاهیاتی خود را در قالب یک رهیافت الاهیاتی واحد عرضه کند و در حقیقت، در یک جمله، معنای اصلی این طرح این بود: لزوم حذف اساطیر از پیام انجیلی مسیحیت. و به تعبیر رساتر آن که مسیحیت هیچ‌گونه تعهدی

در قبال ادعاهای تاریخی و اساطیر کتاب مقدس ندارد.

آنچه که در اسطوره‌زدایی، بالقوه یافت می‌شود آن است که ما در باره خدا یا آن که فراسوی این جهان چیست، هیچ نمی‌توانیم بگوییم، زیرا اگر چنین می‌کردیم، خداوند و نیز آن روی دیگر حقیقت را بر اساس آنچه این‌جایی است، عینی می‌کردیم.<sup>۱۰</sup> این سؤال ممکن است مطرح شود که: روی دیگر چه چیز؟ در تفکیک بولتمان مقصود یا روی دیگر حقیقت است که چیزی بیش از یک قصه یا توهم نیست یا روی دیگر عینیت است که آن هم چیزی جز خود ذهنی فرد نیست. بولتمان در لزوم اسطوره‌شناسی عهدجدید، که پس از نام بردن آن‌ها تأکید می‌کند که باید کاملاً حذف شوند مراحل لازم را جزء به جزء تشریح کرده و آن‌ها را این‌گونه می‌شمرد: جهان سه‌طبقه‌ای که شامل ملکوت، زمین و دوزخ است؛ فعل مافوق ادراک خداوند در روی زمین، فرشتگان مطهر و شیاطین، آثار معجزات طبیعی، وسوس اهریمنی، شهود ملکوتی، نیروی روح القدس، قلمرو شیطان در زمین، گناه، مرگ، واقعه نجات به دست یک انسان خدایی و ظهور نهایی مسیح سوار بر ابرهای آسمان.

به اعتقاد بولتمان همه این‌ها زبان اسطوره است که رد پای اساطیر معاصر هم‌چون نجات‌بخشی گنوسیسم و مکاشفه‌ای بهبود به‌خوبی در آن‌ها مشهود و قابل یافت است. به عنوان مثال، وی، فرجام‌شناسی کتاب مقدس مخصوصاً آنچه که در مکتوبات مکاشفه‌ای یافت می‌شود را از آن رو در شکل خود کاملاً اساطیری می‌داند که ابدیت و فراتر از آن را در یک تصویر و زبان روشن این جهانی ارائه داده‌اند، از این‌رو، او تفاوت مهمی میان جهان متصور انجیلی و آن نتیجه‌ای که از هرمنوتیک «اسطوره‌زدایی» از متون حاصل می‌شود و شکل متصور مدرن آن است، قائل می‌شود.

وی اذعان می‌دارد که دیگر نمی‌توان به آن جهان سه‌طبقه‌ای که دین آن را امری مسلم دانسته معتقد باشیم. در برداشت سنتی از کلمه، هیچ ملکوتی موجود نیست و نمی‌توان منتظر رجعت پسر انسان بر فراز ابرهای آسمان بود، زیرا نیروها و قوانین طبیعت کشف شده‌اند. البته بولتمان با بیان چنین مطالبی می‌کوشد تفکر نسل مدرن را که از اساطیر و صور خیال فاصله زیادی گرفته است، بیان کند و این‌گونه لزوم بازنگری بر عهد جدید، که همان بن‌مایه اعتقادی عصر مدرن باید باشد را تکرار می‌کند. این عقاید حاکی از آن است که چگونه بولتمان تأثیر علم تجربی را بر جهان‌بینی انجیل گسترده می‌بیند. بنابراین، وی متألهان عصر حاضر را به جواب‌گویی در برابر نسل خود فرا می‌خواند، همان‌گونه که نخستین حواریون به نسل خود آن‌گونه

که بایسته بود، خدمت کردند: انجیل باید برای نسل مؤمن باریک‌بین و فوق‌مدرن بیش از پیش قابل قبول گردد و ادامه کار نگارش انجیل باید مطابق با ایده‌های دوران مدرن باشد.

بولتمان بیان می‌دارد که مسیحیت اولیه، پیام انجیلی را در یک نمای اسطوره‌ای قابل قبول و مختص به زمان خود شکل داده است، زیرا امر غالب در آن دوران اسطوره است. به اعتقاد وی این جهان-بینی نمی‌تواند در جهان مدرن باورپذیر نماید، زیرا جهان‌بینی غالب در این دوران، علمی است. تفاوت میان این دو-جهان‌بینی علمی و اساطیری-در نوع نگرش هر یک به بحث معجزه قابل تبیین است. جهان‌بینی اساطیری در پذیرش وجودی خرق عادات مافوق طبیعی در نظام طبیعت هیچ مشکلی ندارد، حال آن‌که در تفکر علمی، جهان همچون نظام بسته‌ای مشتمل بر قوانین علی و معلولی است. و این طرز تلقی از معجزه در عصر مدرن فاقد اعتبار است. در این معنا مفهوم اسطوره‌زدایی از انجیل؛ یعنی عاری شدن جهان‌بینی منسوخ و غیر قابل قبول از اساطیر، بلکه بتوان این‌گونه در دنیای مدرن پیام انجیل را شنید.

الاهیات وجودگرای بولتمان ریشه در رویداد صلیب مسیح داشت. او این واقعه را نه واقعه‌ای تاریخی بلکه وجودی می‌انگاشت. حیات و مرگ عیسی آن‌گونه که پیام انجیل حاوی آن است، پرسش تاریخی درباره عیسی و نیز ادعای خود عیسی مبنی بر مسیح بودنش را همچنان باقی می‌گذارد. به اعتقاد بولتمان تا زمانی که پیام انجیل شکل نگرفت، ایمان مسیحی وجود نداشت. از آن‌جا که رسائل پولس بر تعالیم عیسی و کیفیت و کمیت گسترش آن تعالیم متمرکز نمی‌شود، مسیحیت، خود ادراکی لازم را از این رسالات حاصل می‌کند. او به‌رغم شباهت‌های بسیار میان مسیحیت و دیگر مذاهب هلنیستی به‌ویژه گنوسی، تصریح می‌کند که هسته‌الاهیاتی خود پیام انجیل، منحصر به مسیحیت و بی‌همتاست و نیز عاری از هرگونه جهان‌بینی اساطیری است. این هسته، که مبنای «جهان» هر انسانی است، پیامی است که خداوند بر دوش عیسی نهاد تا بشریت را از خودمحدودی و وابستگی‌اش به خدا آگاه سازد. این بدین معناست که «جهان» هر انسانی کاملاً خارج از دایره اتکا به خداوند نیست و تنها با خوگیری و جهت گرفتن به سوی آن میناست که می‌تواند به نهاد حقیقی خود بازگردد. این جهت‌گیری تنها با شناخت حکم خدا در واقعه صلیب محقق می‌شود. این‌جاست که خداوند اعلان می‌نماید وجود هرکسی متعلق به خودش نیست، بلکه هدیه‌ای از سوی خداست. مسیح نمونه بارز و عالی این حیات اصیل است و با مرگ خود نشان داد که میرایی

فراتر از قدرت ماست. پیام انجیل فی‌نفسه یک موفقیت تضمین شده محسوب نمی‌شود؛ بلکه در سه وجه قابل محدود شدن است:

۱. اهمیت نجات بخشی در واقعه صلیب بر همگان واضح نیست، آن‌قدر که گفته می‌شود، شنیده نمی‌شود. و این، بدان علت است که شخصی که با ایمان خود می‌شنود، تشویب وجودی و هدفی را که صلیب مجسم می‌کند را نیز می‌شناسد. بولتمان بیان می‌دارد که ایمان، شنیدن مطیعانه کلام خداست، کلامی که به من یادآوری می‌کند گنه‌کارم و خداوند در مسیح، گناه مرا می‌بخشاید؛ چنین ایمانی فعل آزاد تصمیم‌گیری است.

۲. پیام انجیل، مستلزم یک تغییر دائمی نیست. به همان اندازه که تقریباً محال است یک وجود اصیل منطبق با حیات را به دست آورد. از دست دادن آن انطباق هم به همین سادگی است، زیرا زندگی ذاتاً آستان شرایط جدید و اوضاع چالشی است.

۳. پیام انجیل، آن‌گونه که کلیسا آن را برداشت می‌کند، در ساختار اساطیری‌اش دفن می‌شود. با این حال پیام انجیل با وجود رابطه نزدیکی به کلام عهد جدید، نمی‌تواند به هیچ فرمول مقدسی از گذشته پیوند خورد. پیام انجیل، تنها آن زمان کلمه آزاد شده خداوند است که شنیده شود، با مردمی که در شرایطی واقعی به سر می‌برند و تصمیمی را اراده می‌کنند، مواجه شود.

بولتمان پرسش‌های جدیدی نه درباره زندگی، بلکه مفهوم آن دارد: کلیسای اولیه در مسئله عشای ربانی یا مواظت تبلیغی خود چگونه سرگذشت عیسی را بیان کرده است یا چگونه معجزات، اقوال، تولد و بعثت دوباره او بازسازی یا به هم بافته شده است؟ مبلغان نخستین، بر چه اساسی مسیح را رب حیات دانسته‌اند؟ دگرگونی حیاتی که این مسیحیان تجربه کرده‌اند و علم آنها به مسئله نجات که تا امروز آن را از آن خود می‌دانسته‌اند، چرا باید تا این اندازه در اندیشه آنها نفوذ کند و آنقدر مواظشان از آنها مشحون شود که مسائلی همچون مضمون اصلی پیام عیسی و حتی شخصیت تاریخی او و نیز علت تأخیر در رجعت قابل رؤیت او تا این اندازه ناچیز و پیش پا افتاده تلقی شوند؟

در این میان یکی از پرسش‌هایی که مطرح است، چیستی «حقیقت الهی» است. بولتمان در پاسخ برای روشن شدن مفهوم این حقیقت، به دو تعریف از آن اشاره می‌کند: ۱. حقیقت بازنمایانه عینیتی جهانی که انسان خود را در آن می‌یابد و این معنایی متداول است. ۲. حقیقت انسانی که به لحاظ تاریخی وجود دارد. وی در توضیح این مطلب یک تفاوت اساسی میان دو نوع تاریخ قائل می‌شود:

الف. **Historie**: که متشکل از وقایع و روابط به هم پیوسته و برخوردار از رابطه علی و معلولی که به لحاظ عینی بودن، قابل اثبات و به لحاظ ترتیب زمانی قابل تشخیص‌اند.

ب. **Geschichte**: که ترکیب وجودی موجودی است که ضرورتاً در تاریخ وجود دارد. بدین معنا که انسان به سبب وجود است که اهمیت می‌یابد تا با عدم مواجهه شده، بتواند باشد و همواره صورتی نو را اراده کند.<sup>۱۱</sup>

در حقیقت **historie** آن معنای از تاریخ است که به سلسله روابط علیتی در امورات بشر مربوط شود؛ حال آن که **Geschichte** چیزی شبیه مواجهات متقابل افراد با یکدیگر است. به هر روی برای بولتمان تفاوت میان این دو نوع تاریخ‌مندی بدین معناست که چنانچه هر کس معنای متداول کلمه «حقیقت» را بگیرد، در حقیقت خود را بسان یک امر عینی کرده است و این‌گونه از خودی‌ترین حقیقت به حقیقت جهان تنزل می‌یابد.<sup>۱۲</sup>

اکنون حقیقت در نظرگاه بولتمان چیست؟ وی اولین قسم از حقیقت را که در واقع حقیقت این جهانی را عینی کردن است **Realitat** یا **Empirische Realitat** یعنی «حقیقت تجربی» می‌نامد، اما برای نوع دوم هیچ نامی بر نمی‌گزیند، ظاهراً این نوع حقیقت، در کل فردانیت و بی‌همتایی آن، وجودی از خود شناسا در خودآگاهی انسان است، اما چنین ذهن شناسایی، هیچ عینی (موضوع) ندارد، هیچ مفهومی ندارد، برای حصول آگاهی، هیچ چیزی عرضه نمی‌کند و امکان هیچ فهم جدیدی را نمی‌دهد. ذهن شناسای خودآگاهی تمام ذهنیت ذهن را آشکار می‌کند، اما جز با تبدیل المان-های ذهنیتی خود به موضوعات علمی نمی‌تواند ذهنیت‌های خود را بشناسد.<sup>۱۳</sup> با این وصف، این «ایمان» چیست که باید از هر پیوندی که با جهان‌بینی‌های عینی‌گرا-اعم از اساطیری یا علمی- دارد و نیز از هر اسطوره‌ای که می‌کوشد خداوند و افعال او را مرئی سازد، رها شود؟ و پاسخ آن که آن ایمانی است که کاملاً تهی و خالی است و به کلی بر احساس وجود خود فرد متمرکز شده است.

بولتمان با به کارگیری اصطلاح اگزیستانسیالیستی به انسانی اشاره دارد که وجود خود را تجربه کرده و انتخاب‌هایی دارد که آینده او را ترسیم کرده و جهت می‌دهند. تعبیر «وجودگرایی» دلالت بر بدنه منسجم و منطقی مفاهیم فلسفی دارد و شیوه‌ای خاص در تفسیر وجود است که مستقیماً به افراد نمی‌پردازد. آن هنگام که تجربه فردی، واقع‌های وجودی باشد، فقط مشتمل بر حقیقتی است که تفکر مبتنی بر وجودگرایی را منعکس کند. بولتمان، در تفاوت

میان ایمان و الاهیات، ایمان را تصمیم شخص موجود در لحظه‌ای واقعی و معین برای پذیرش یک خود ادراکی جدید می‌داند که این-گونه ایمان یک واقعۀ وجودی است. الاهیات بر آن است که نوعی بازتاب منطقی و منسجم از معنای ایمان باشد که بدین ترتیب نیازمند یک الگوی نظری موثق است که در نظر بولتمان این الگو همان الگوی اگزیستانسیالیستی خود او است. با این وصف از آن‌جا که عوام برای رویارویی با کلمۀ خداوند و نیز انتخاب ایمان، به مفاهیم وجودگرایی نیازی ندارند، الاهی‌دان باید از این مفاهیم برای به کارگیری مطالعات علمی و نظام‌مند ایمانی که بولتمان آن را الاهیات می‌خواند، بهره بگیرد. شاید مهم‌ترین کاربرد بولتمان از روش‌شناسی اگزیستانسیالیستی در تفسیر او از متون مقدس باشد. او معتقد است رویکرد علوم طبیعی نسبت به هرمنوتیک نادرست است، زیرا رابطه انسان با تاریخ و متون مقدس کاملاً متفاوت از رابطه او با طبیعت است. آدمی این حق را دارد که خود را از طبیعت متفاوت ببیند، اما در مورد تاریخ این‌گونه نیست، انسان هیچ‌گاه از وجود تاریخی خود جدا نبوده است. به عقیده وی هنگامی که ما پرسشی از متن برایمان ایجاد شود، در پی آن پرسش‌هایی دربارهٔ ممکنات وجودی که برخاسته از مواجهه با متن است، برایمان مطرح می‌شود. از آن‌جا که تفسیر در واقع رفع ابهام از ممکنات وجودی فرد است، شخص ناگزیر از مواجهه با متن است، مثل ارتباط من و تو؛ یعنی مثل ارتباطی که با افراد داریم، همان‌گونه نیز باید با متن مواجه شویم. با توجه به خود ادراکی که هدف تفسیر اگزیستانسیالیستی وی است، می‌گوید:

من، خودم، خود واقعی‌ام، بیشتر از آنچه که فعل خداوند است، دیده‌شدنی یا فهمیدنی نیستم و ایمان که مشتمل بر مواجهه با افعال خداوند است، قادر نیست از خود در برابر اتهام وهم و پندار دفاع کند. با وجود این هرگز به این نتیجه نمی‌انجامد که خداوند، هیچ وجود واقعی جدای از انسان مؤمن یا فعل ایمان ندارد؛ به رغم آن که هرگاه انسان مؤمن از فعل خداوند سخن می‌گوید، در واقع به همان اندازه و به واسطهٔ ماهیت خویش، از واقعیت خود سخن رانده است، با این حال، این معنا حاصل می‌شود که موجودیت انسان به عنوان یک «وجود تاریخی» و ایمان نیز به عنوان یک «مواجههٔ وجودی» ادراک شده است.<sup>۱۴</sup>

این همان مواجهه وجودی است که هایدگر، در کتاب وجود و زمان خود مدعی آن بود و بولتمان نیز آن را به عنوان فلسفهٔ صواب برگزید.<sup>۱۵</sup> بر اساس شیوه‌ای که بولتمان با توجه به آن، این فلسفهٔ بسیار ذهنیت‌گرا را به تفصیل شرح می‌دهد، «وجود واقعی»

عبارت است از وجود انسانی که به لحاظ تاریخی موجود است، «تاریخ واقعی» زمینه‌ساز تصمیمات انسان شده و «تاریخ‌مندی» این امکان را فراهم می‌کند که وجود انسان منطبق با تصمیماتی که می‌گیرد، اصیل یا غیراصیل باشد.

واقعیت وجودی هر انسانی، تاریخ اوست که همواره مانند چیزی که بدان چنگ می‌زند، اما هرگز به دستش نمی‌آورد، مقابل آن می‌ایستد. از این‌رو آینده، عنصر مهم یک واقعه است که معنای کامل آن در خود آن حاصل نمی‌شود بلکه به لحظه تصمیم و انتخاب او بستگی دارد که باید دائماً تکرار شود.<sup>۱۶</sup> بولتمان با استناد به ایمان می‌گوید:

«خداوند در پیامی که رسماً با عیسی آغازش نمود، با ما مواجه می‌شود، اما این پیام، کلمه‌ای صرف و متکی به عقایدی که دربردارد، نیست، تصرف در علم نیست، بلکه خطابی است که هرچه بیشتر و بیشتر با ما مواجه می‌شود. پیام انجیل «حقیقتاً» مرا تنها در شرایطی خاص خطاب می‌کند و این امر ریشه در واقعه تاریخی عیسی مسیح دارد. زمانی که کسی درست مثل خودم با کلمه خدا با من سخن می‌گوید، کلام خدا در او مجسم شده و او مظهر آن کلمه می‌شود، این یک واقعیت فرجام‌شناسانه است که پیوسته در رخداد پیام بازفعال می‌شود.»<sup>۱۷</sup>

این ادعای بولتمان که هیچ تفسیری نمی‌تواند بدون طرح پرسش - هایی خاص مطرح شود، درست است، اما آن‌جا که اظهار می‌دارد که فلسفه صواب در طرح این پرسش‌ها، فلسفه اگزیستانسیالیستی هایدگر است، ره به خطا می‌برد. وی با کاربرد نادرست فلسفه هایدگر، به‌سادگی همه موضوعات «حقیقت واقعی» را با ایجاد خلأی در ذهن شناسای عاری از همه تفکرات عینی مضمحل می‌کند. هرگونه تصویری از خدای مسیحیت صرف نظر از خلأ ذهن معتقد بما هو معتقد، محو شده است.<sup>۱۸</sup> به همین سان آن‌چه امحاء شده است عبارتند از وجود اشخاص تثلیث مقدس در خداوند، تجسد عیسی، رستاخیز و عروج عیسی، فیض و الهام روح القدس و هر موضوع دیگری که با ایمان مسیحی مرتبط باشد.

او معتقد است که ما فقط به اندازه‌ای می‌توانیم از فعل خداوند سخن بگوییم که از وجود خود، آن هنگام که با فعل خداوند مواجه شده، سخن می‌گوییم.<sup>۱۹</sup> با قدری تأمل روشن می‌شود که فعل ایمان مسیحی، تأییدی است بر حقیقت عینی موضوعات ایمان، به این تعبیر که این موضوعات، با یک پیوستار واحد از حقیقت عینی که همانا جهان واقعی است، مرتبط‌اند. به عبارت رساتر، خداوند از طبیعت جهان مخلوق به طور نامحدودی فراتر می‌رود، اما در پیوستاری واحد

است که ذهن بشر، همه موجودات واقعی را در آن جای می‌دهد. بولتمان، خداوند و نیز همه این موجودات را خارج از پیوستار این حقیقت می‌گنجد و نوع دومی از «حقیقت» ذهنی را می‌آفریند که «مواجهه با خدا» را در آن جای داده و البته که این مواجهه تماماً تخیلی و غیرواقعی است، زیرا حقیقتی جز یک تجربه شخصی از ذهن شناسای بما هو نیست. بولتمان بیان می‌کند که «حقیقت» یکی است و با در نظر گرفتن یک پدیده واحد، تنها یک موضوع واقعی وجود دارد، در ادامه او سریعاً چنین می‌افزاید که حقیقت، دو وجه دارد: یک وجه غیر اصیل (این جهانی و این جایی) و بر اساس آنچه که «در اختیار انسان» است و یک وجه اصیل، بر اساس آینده وجودی که «در اختیار انسان» نیست.<sup>۲۰</sup> وی این‌گونه؛ یعنی با چرخش از پیوستار واحد حقیقت عینی به حقیقتی موسوم به «انسانی که به لحاظ تاریخی موجود است»، درباره‌ی واژه حقیقت، در ایهام و دو پهلو سخن گفته است.

بولتمان تصریح می‌کند که باور او درباره «مواجهه وجودی» با خداوند، از اتهام وهم بری نیست،<sup>۲۱</sup> و با در نظر گرفتن «واقعه عیسی مسیح» به همین سان تأکید دارد که این ادعای او نیز مبنی بر این که این «رخداد بی‌نظیر در تاریخ پسین» واقعه‌ای فرجام‌شناسانه است، در برابر اتهام لاطائل و بوج بودن هیچ حربه دفاعی ندارد.<sup>۲۲</sup> بر همین اساس، برخی از منتقدان آراء بولتمان معتقدند نتیجه‌ای که از این اظهارات و دیگر بیانات موجود در الاهیات او حاصل می‌شود، آن است که مکتوبات الاهیاتی او گونه‌ای از یک «داستان دینی» است نه گونه‌ای از یک «الاهیات واقعی مسیحی».<sup>۲۳</sup> مهم‌تر از همه، آن که «فعل ایمان» اگزیستانسیالیستی که به واسطه آن فرد، وجود عینی خداوند و همه دیگر موضوعات متداول ایمان مسیحی را نفی می‌کند در حالی که همزمان می‌کوشد مکرر و پیوسته با اراده‌ای بالفعل به وجود اصیل خود دست یابد، دست آخر، آنچه می‌ماند نوعی تحریف در ذهنیت و نیز موضعی از غرور است.<sup>۲۴</sup>

نتیجه کلام آن‌که اگر اساطیر انجیلی باید تفسیر شوند، چگونه این کار باید انجام شود؟ این حقیقت نهفته در پس اساطیری که بولتمان مدعی است که این اساطیر باید رازگشایی شده و بر اساس فلسفه وجودی تفسیر شوند؛ یعنی معنای حقیقی اساطیر در چگونگی برداشت و فهم ما از وجود انسان است، پس اساطیر نباید بر اساس «کیهان‌شناختی» بلکه «انسان‌شناختی» یا به تعبیر رساتر «وجود-شناختی» تفسیر شوند. او معتقد است عنصر «آینده» در پیام انجیل



آن قدر که وجودی است، این جهانی نیست؛ آینده به سوی انسان گام برمی‌دارد و به «تصمیم» انسان بستگی دارد. بر این اساس، پیام فرجام‌زدایی یوحنا و نیز رسالات پولس که تأکید بر آینده این جهانی ظهور مسیحا را کنار گزارده و بعد وجودی آن را مطرح نموده‌اند، در حقیقت حامل برداشت اصیل و معتبری از پیام عیسی هستند و به‌ویژه رسالات پولس دربرگیرنده نوعی اسطوره‌زدایی است که بولتمان در پی آن است.

بسیاری از منتقدان آراء بولتمان معتقدند:

۱. این مسئله، آن‌جا که بولتمان اظهار می‌کند در تفسیری درست از عهد جدید به یک سری اصطلاحات درست نیازمندیم، قابل قبول است، اما این تنها اصطلاح‌شناسی وجودی مبتنی بر ذهنیت‌گرایی تفکر فلسفی نیست که برطرف‌کننده همه این ضرورت باشد. بولتمان در این پندار که اصطلاحاتی نظیر «ذهنیت‌گرایی» و «عینیت‌گرایی» فقط منحصر به مباحث فلسفی و الاهیاتی است، دچار اشتباه شده است.

۲. نخستین گام در ارائه یک پاسخ مکفی به اسطوره‌زدایی بولتمان یادآوری عشق پرسوز و گداز مؤمن مسیحی به خدای پدر، پسر و روح القدس است، زیرا تنها به واسطه فیض و الهام روح القدس است که هر کسی قادر می‌شود تفسیری درست از متون مقدس داشته باشد و یا آن‌که اصلاً بفهمد این متون حاوی چه پیامی برای او هستند. این فهم درست، زمانی بدست می‌آید که مؤمن مسیحی با فیض خداوند مواجه شده و روح و قلب او را تسخیر می‌کند. برخی نیز از آن رو با اسطوره‌زدایی بولتمانی مخالفت نموده‌اند که آن را خطری برای اعتقادات قلبی خود شمرده‌اند، به باور آن‌ها این نظریه بدان معناست که خداوند را بندگی نکنید، زیرا هیچ‌کس بیرون از وجود شما نیست که صدای شما را بشنود! این وجه روانی نقد مسئله اسطوره‌زدایی است، اما از وجه عقلانی و از منظری دیگر، روشی که بولتمان در تفسیر عهد جدید به کار می‌گیرد روشی حذفی است، هرچند خود بدان معتقد نیست و ارائه تفسیر نوین از متن را اسطوره‌زدایی می‌نامد، اما از آن‌جا که دو عامل عمده موجب شده‌اند که بولتمان به اسطوره‌زدایی روی بیاورد: فلسفه طبیعی و اگزیستانسیالیسم، باید گفت نتیجه تلاش بولتمان چنان در حصار این دو عامل باقی می‌ماند که به حذف اصل باورها می‌انجامد. از دیگر سو، برعکس آنچه بولتمان می‌پندارد میان عناصر جهان‌بینی اسطوره‌ای و جهان‌بینی نوین تعارضی در کار نیست. با وجود آن‌که بسیاری از دانشمندان، علم‌پژوهان و اهل فن در دنیای معاصر جهان‌بینی عهد جدید را بی‌چون و چرا پذیرفته‌اند،

بولتمان آنان را «انسان‌های غیرمدرن» می‌نامد، چون انسان مدرن از نظر بولتمان کسی است که با آنچه او اساطیر می‌نامد هم‌نظر باشد. واقعیت آن است این سنت دراز مدتی که حامل پیام‌های باطنی و ظاهری برای نیوشندگان بوده به طور تمام و کمال در سازش با داده‌ها و یافته‌های علمی و تکنولوژیکی است که متأسفانه در اسطوره‌زدایی بولتمانی نادیده انگاشته شده است. در واقع، نقص نظریه بولتمان از آن‌جا شروع می‌شود که او باورهای قطعی را کنار می‌نهد و سپس به تفسیر وجودی آن‌ها می‌پردازد، حال آن‌که تفسیر و تأویل باید توأمان و براساس بوده‌ها و هست‌ها صورت پذیرد تا از تحریف یا حذف مصون بماند. مؤمن مسیحی عصر مدرن پیام انجیل را آن‌گونه که هست، می‌پذیرد و با تأویل متنی تا جایی همراه است که به حقیقت وجودی این عقاید لطمه نرساند.

۳. در بحث تاریخ و تاریخ‌مندی نیز عده‌ای گفته‌اند آن تاریخی که بولتمان توضیح داده و به تاریخ شخصی و همگانی تقسیم می‌کند، مادامی که رابطه‌اش با واقعه ظهور مسیحا قطع نشود قابل قبول است؛ زیرا مسئله ظهور مسیحا و به پایان رسیدن جهان آنقدر حقانیت دارد که قابل تأویل نباشد. بولتمان می‌گوید آن جهانی که به پایان خواهد رسید، زمان و مکان نیست، بلکه تصمیمی است که شخص با آن به‌فهمی از خود می‌رسد و هستی خود را به عنوان تصمیم‌گیرنده در می‌یابد. عهد جدید با بیان مسئله فرجام‌شناسی، در حقیقت این امید را به انسان می‌دهد که می‌تواند منتظر رجعت مسیحا و ناجی جهان بماند؛ حال آن‌که با تأویلی که بولتمان از این اعتقاد همگانی دارد، این امید را سلب می‌کند و معلوم نیست تاریخی که به قول او هم‌چنان به سیر طبیعی خود ادامه خواهد داد تا کجا و تا کی می‌رود و به کجا منتهی می‌شود

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از فحوی مقالات زیر:

- Rudolf Bultmann and the Individualized Moment of Redemption, John c. McDowell, august 1999
- The Gospel according to the Jesus Seminar, Birger a. Pearson
- Rudolf Bultmann: Scholar of Faith, David L. Edwards
- Rudolf Bultmann and

Press, 1962)

16. Cf. Bultmann, in *KaM*, Vol. VI-1, pp.21-22

17. Cf. Bultmann, in *KaM*, vol. I, p. 209

18. The real skandalon of faith in God vis-à-vis modern technology can become clear only when we have abandoned the false view of God which that technology has exploded./ Bultman in *KaM*, Vol. I, p. 120

19. Bultmann, in *Kerygma und Mythos*, vol. VI-1, p. 25

20. Ibid, pp. 22-23

21. Bultmann, *Jusus Christ and Mythology*, New York < Charles Scribner's Sons, 1958, pp 39-41

22. Bultmann in *KaM*, vol. I, p. 118

23. See McCarthy, *The Science of Historical Theology*, pp.112-113

24. C.f Pascendi 400, LT 110, n.14

Demythologization, Josh Reeves, 2005

• Modernism in the

Demythologizing of Rudolf Bultmann, John f. McCarthy

• Bultmann-Barth and

Catholic Theology, Heinrich Fries

• Kenneth Bailey and The

Reliability of Oral Tradition, Matt

2. Kerygma

3. Alienation

4. Anxiety

5. Rudolf Bultmann, *Jusus and The Word*, trans. Luise Pettibone Smith, New York: Charles Scribner's Sons, 1958. p 8,9

6. Rudolf Bultmann, *The History of the Synoptic Tradition*, trans. John Marsh, New York, Scribner's, 1963, 244-246

7. Ibid, 370

8. Ibid

9. Wholly Other

10. Bultmann, in *kerygma and Myth*, Vol.2, 1952, p.184

11. Cf. Bultmann, in *Kerygma and Mythos*, vol 2, p. 193

قابل ذکر است که تفاوت میان این دو در الاهیات آلمان و در سال ۱۸۹۰  
مطرح شد.

12. R. Bultmann, in *Kerygma und mythos*, (Hamburg: Evangelischer Verlag). Vol. VI-1. pp 20-21

۱۳. برای مطالعه بیشتر پیرامون مفهوم حقیقت ر.ک:

J. F. Mc Carthy, *The Science of Historical Theology*, 107-pp 106

14. Bultmann, in *Ka M*, v.1, pp. 199-200

15. M. Heidegger, *Being and Time*, trans from the 7th German edition of *Sein und Zeit*, (London, SCM